

چه راهکارهایی را برای مقابله با رفتارهای جهل‌آمیز این روزها پیشنهاد می‌کنید؟ صادقانه بگویم پاسخ روشنی برای پاسخ شما ندارم. اما می‌دانم که تجارب مکرر تاریخی نشان می‌دهد که تغییرات فکری و فرهنگی و یا تمدنی بسیار کند صورت می‌گیرد و به تدریج رخ می‌دهد. تازه در مقابل، جبهه عقل‌ستیز هم فعال است و کارش را می‌کند و با ابزارهایی که به ویژه در عصر مدرن دارد، روشنگری‌ها را خنثی می‌کند. تا آنجا که به من به عنوان یک فرد و یک مسلمان جستجوگر در دین‌شناسی برمی‌گردد، تلاش می‌کنم از طریق تحقیق‌های تاریخی و بررسی‌های معرفتی و کلامی و تا حدودی فقهی، پرده از آموزه‌های ضدعقلانی پرده بگیرم و به مخاطبانم بگویم که در عصر مدرن نیز می‌توان دیندار و مدرن و فرزند زمانه بود و اصولاً تأمین عقل و علم و دین رسالت اساسی فرد مؤمن در هر زمانه‌ای است. اما می‌دانم که این صدای نحیف ما در غوغای دین‌مداران عقل‌ستیز و خرافه‌پرور از یک سو و دین‌ستیزان رادیکال از سوی دیگر به جایی نمی‌رسد. با این حال هر کس وظیفه‌ای دارد و من هم به عنوان یک شهروند ایرانی تلاش می‌کنم وظیفه‌ام را در این باب انجام دهم.

جناب حسن یوسفی اشکوری از شما سپاسگزاریم

این نیست که روشنگری‌های این روشنفکران بی‌اثر بوده بلکه مراد آن است که موفقیت زیادی نداشته است. اما در جریان مصلحان مسلمان نیز جملگی در سطوح مختلف با خرافه‌گرایی (هرچند با تعریف خود از خرافات) مبارزه کرده‌اند. سلسله این جریان شیخ هادی نجم‌آبادی است که چهار سال پیش از مشروطه در گذشته و کتابی دارد با عنوان «تحریرالعلاء» و در آن عقل‌گرایی را بنیاد دینداری دانسته است. بعدتر کسانی چون احمد کسروی در این زمینه تلاش زیادی کرد و حتی راه افراط پیمود. از بقیه می‌گذرم. هنوز هم این تلاش ادامه دارد. با این همه، این نوع تلاش‌ها چندان موفق نبوده و هر چه هم بوده در این چهل سال بیش از پیش از توان اثرگذاری چنین تلاش‌هایی کاسته است. در حرحال جریانهای متنوع خرافه‌زدایی اعم از مذهبی و غیرمذهبی مغلوب حاکمیت مطلق نهادهای دینی بوده و از این نظر چندان اثرگذار نبوده و نیست. زیرا ابزارهای لازم را ندارد و عملاً صدایش به گوش اغلب مردم نمی‌رسد.

در واقع پیوند دین و قدرت و استفاده ابزاری از باورهای مذهبی همیشه در گسترش خرافات مذهبی نقش مهمی داشته‌اند.



نوع تشیع امامی و یا صوفیانه در قالب علما و یا اقطاب صوفیانه در ایران رشد بسیاری پیدا کرده و استقرار یافته و به صورت دیالکتیکی همین نهادها و نمادها خود در تعمیق انواع خرافه نقش مهمی ایفا کرده و می‌کنند.

اینکه برخی دستگاه‌های رسمی با موج خرافه همراه می‌شوند و یا دست کم سکوت می‌کنند یک بحث است اما برخی معتقدند آن بخش از جامعه (مستقل از دستگاه سیاسی) که مسئول روشنگری است نیز آنچنان که باید فعال نیست و به وظیفه خود نمی‌پردازد. آیا به نظر شما هم چنین است؟

واقعیت این است که از گذشته تا کنون شمار زیادی از عقل‌گرایان اعم از مذهبی و غیرمذهبی با خرافات و خرافه‌گرایی مخالفت و حتی مبارزه کرده‌اند و می‌کنند. البته در قرن اخیر روشنفکران و یا درس‌خوانده‌های مدرن غیرمذهبی با خرافه‌گرایی از یک سو و دعوت به تعقل و عقل‌گرایی مدرن از سوی دیگر به طور مستمر مقابله کرده‌اند. می‌توان به آخونده‌زاده و بعدتر به میرزا آقاخان کرمانی و بعدتر تقی ارانی اشاره کرد. اما ادبیات اینان و گاه گرایش رادیکال ضد مذهبی، موجب می‌شده که توده‌های مذهبی البته با تحریکات روحانیون از این نوع آموزه‌ها فاصله بگیرند و حتی به مقابله برخیزند و در نهایت حتی بیشتر به دامن خرافات پناه ببرند. البته مراد

## حمید نوحی

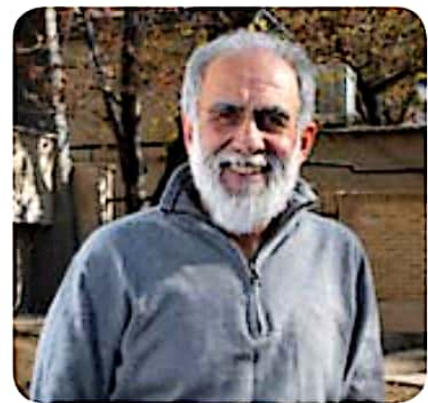
▶ حمید نوحی عضو سابق هیات علمی دانشگاه‌های «شهید بهشتی» و «علم و صنعت»، نویسنده و مترجم متون فلسفه سیاسی و جامعه‌شناسی است.

## یادداشت

# علم، دین و خرافات

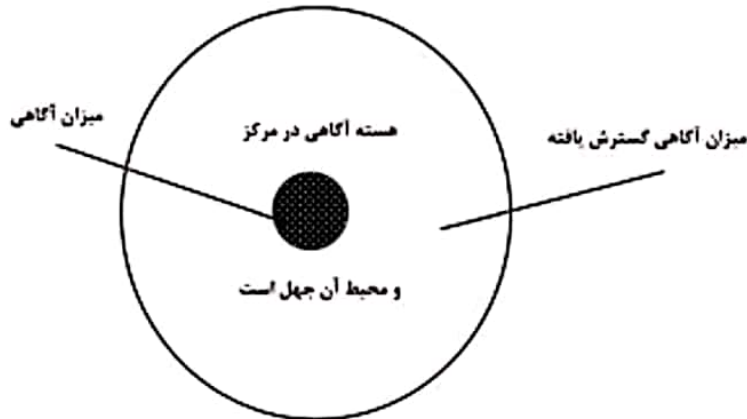
جای ذکر آن اینجا نیست قلم به دست نمی‌گرفتم. یکی از دلایل این بود که گمان می‌کنم بزرگوارانی هستند در ایران و کانادا که ایشان به خوبی آن‌ها را می‌شناسد و آن بزرگواران نیز به ارزش مجله هفته به سردبیری ایشان واقفاند. و دیگر اینکه من نویسنده و سخنرانی حرفه‌ای نیستم. مگر اینکه در دام بیافتم و ناچار شوم. اگر اختیار دست خودم بود حتماً دو ماه این موضوع وقت مرا می‌گرفت و پس از گردآوری انبوهی از مدارک لازم برای تألیف یک کتاب، عاقبت ممکن بود یک مقاله از لابه‌لای آن‌ها در آید.

اکنون بدون رودربایستی بگویم از طرفی نمی‌خواهم کم‌بیاورم و به ضعف خود اقرار کنم. از طرف دیگر رفیق عزیزمان در پیام خود تأکید فرموده‌اند که: «به هر حال به نظرم روشنگری در این زمینه وظیفه است و...» و این خود می‌تواند «تکلیف شرعی» تلقی شود! که من با آن هم مخالفتی ندارم. و دلیل آن را هم این‌گونه بیان کرده‌اند که: «در حوزه طب اسلامی روزهای کرونایی با بحث روغن بنفشه و دعای حضرت کاظم شروع شد و اخیراً به ادرار شتر رسید...» و اینکه: «بزرگ‌ترین رسانه ایران که با بیت‌المال اداره می‌شود گاه و بیگاه به محل تبلیغ این دیدگاه تبدیل شده به نظرم اسفابراتر است.» و دیگر اینکه: «دستگاه‌های رسمی به جای مقابله جدی با این خرافه‌ها یا سکوت کردند و یا تبلیغ»



رفیق ارجمند آقای خسرو شمیرانی طی پیامی از راه دور نوشتن مطلب کوتاهی در باب «تقابل علم و خرافه‌گرایی دینی» در حد هزار تا هزار و دویست واژه برای مجله هفته به این کم‌ترین تکلیف فرمودند. ظهر پنج‌شنبه پیام را دیدم. و مطلب را برای شنبه خواسته‌اند. لابد ایشان که خود قلم توانایی دارند، و حتی بسیار توانا، که در سرمقاله‌های «هفته» دیده‌ایم، به اندازه کافی گرفتارند و غیر از آن به‌درستی ترجیح می‌دهند که صفحات مجله را برای دیگران باز بگذارند، تا به‌راستی مجله‌ای باشد برای برخورد افکار و آرا و نه تریبون انفرادی. اما چرا بنده، این را نمی‌دانم. اگر اختیار دست خودم بود به دلایل زیادی که

به ویژه دنیای ضد دینی هم تعصبات و شرایع خاص خود را در پی دارد. خرافات ریشه در ترس و جهل دارد. علم نیز، هم در تجربه و هم در نظریه می‌تواند تعصب‌آمیز باشد. در دنیای علم در اوایل دوران مدرن و تا میانه قرن بیستم، برای خیلی‌ها علم تبدیل به شریعت شد. سیانتیسم که گمان می‌کرد تا ایجاد بهشت زمینی یک قدم دیگر بیشتر باقی نمانده، دیگر هیچ مجهولی برای علم وجود ندارد، وعده‌ای بود که خلاف آن از آب درآمد. خوش‌بینی افراطی قرون نوزده و بیست تبدیل به بدبینی شد. «آینده - بشارت» تبدیل به «آینده - تهدید» شد. و بلکه بیش از آن، معلوم شد که با هر کشف علمی، پرسش‌های بیشتری مطرح می‌شود. در واقع هر چه علم مساحت دایره علم بزرگ‌تر می‌شود محیط آن که سطح تماس آگاهی و جهل است نیز بزرگ‌تر می‌شود. یعنی دنیای علم و عالم واقعی بیشتر به جهل خودآگاهی دارند. انکار جهل، و ترس از آن، خود منشاء خرافات است.



در فلسفه امروز نادانی به‌عنوان یک اصل پذیرفته شده. اصلی که همواره برقرار است. برخلاف دوران مدرن که ناآگاهی قابل برطرف شدن بود، آن‌هم در زمانی کوتاه. به اصطلاح، یک قدم باقی مانده بود؛ فقط یک قدم تا تسخیر تمام جهان مادی و معنوی، تمام کائنات.

### چند کلمه هم درباره خرافات و مسلمانی

اول: واژه «طب اسلامی» همچون معماری اسلامی، فیزیک اسلامی، علوم اسلامی گرچه مصطلح است، اما به لحاظ منطقی (ایضاً علمی) درست نیست. بلکه باید گفت طب مسلمانان، معماری مسلمانان و ... معمولاً هر چیزی که در جوامع مسلمان وجود دارد به حساب اسلام گذاشته می‌شود. در حالی که آن‌ها، آن چیزها و پدیده‌ها درست است که رنگ دینی دارند، اما بیش از دین از تاریخ، جغرافیا، فرهنگ، سیاست، و اقتصاد آن جوامع تأثیر پذیرفته‌اند. درباره سایر ادیان و باورهای آسمانی نیز چنین است. دینی که ما داریم دین محض و مطلق نیست، دین ما است. اسلام جامعه ایرانی، اسلام جامعه مصری و ... همچنان که امروز واقعیتی به نام اسلام اروپایی و اسلام آمریکایی وجود دارد؛ اما درباره خرافات در میان مسلمانان باید بگویم نه ارتباطی به اصل دین (نصوص اصلی و اولیه و آموزه‌های صدر اسلام) دارد و نه ارتباطی به مردان خدا. ناچارم سخن را کوتاه کنم. و در سخن کوتاه سر و دم بریده، خواه ناخواه میدان برای بدفهمی، کژفهمی و فهم ناقص باز می‌شود. امید است خواننده ارجمند به این تنگنا در بیان کوتاه و ظرفیت مجله توجه داشته باشد. در قرآن کریم، در نهج‌البلاغه حضرت امیر، در نهج‌الفصاحه و در نقل قول بزرگان صدر اول اسلام اثری از خرافات نمی‌بینیم و بالعکس مخالفت و مبارزه با آن مشهود است.

در قرون اخیر نیز نزد پیش‌آهنگان بازخوانی دینی و اصلاح‌طلبان دنیای اسلام خرافات از این نوع در درمان بیماری‌ها جایی نداشته، مگر اینکه اصل باور به خدا و رسالت و امامت و بسیاری اصول و فروع دینی را خرافه بدانیم که در تمام ادیان مشترک است. با این حال، اگر هم چنین باشد، تفاوتی هست میان مدار و سطح خرافه. می‌بینید بحث به اینجا که برسد و به عمق بروند ناچاریم به همان پرسش‌های چهارگانه صدر مقاله، یعنی؛ خرافه چیست؟ علم چیست؟ دین چیست؟ و تقابل این مقوله‌ها با هم چگونه است بپردازیم که فرصت دیگر و صاحب‌نظران دیگری می‌خواهد. با این حال ذکر نام چند شخصیت مشهور نظریه‌پرداز مسلمان ایرانی که همچون اقبال لاهوری، عارف مسلمان پاکستانی هیچ نسبتی با خرافه، دست‌کم به مفهوم ابتدایی، متداول و مورد نظر پرسش مجله هفته نداشته‌اند، بی‌فایده نیست: شریعتی، بازرگان و طالقانی و پیش از آن‌ها؛ مجتهدان بزرگ مطرود قدرت سیاسی که عمری را در تبعید یا زندان سپری کردند. همچون علامه سید ابوالفضل برقی، علی‌اکبر برقی قمی، محمد حسن شریعت سنگلجی، سید محمدباقر درچه‌ای و حیدر علی قلمداران (۱) که به سهم خود به شدت با خرافات اصلی و محوری دینی مبارزه کرده و بعضی از آن‌ها جان خود را بر سر آن گذاشتند. به این ترتیب جایی برای خرافات کوچک‌تر شبیه خرافات درمانی باقی نمی‌ماند. در همین جا چاره‌ای نیست که به قدرت اشاره شود. نقش قدرت سیاسی و سوداگری در رواج و نشر خرافه بنا بر دکتر شریعتی؛ زور و زر که تزویر را به خدمت می‌گیرند!

بفرمایید این هم شاهد مدعی من! این پیام حاکی از این است که ایشان، با اینکه از وطن دور هستند بیشتر از امثال من که در وطن هستم و بسیار در غم آینده وطن و منطقه، و آشنا نسبت به پوشش‌ها و کنش‌های سیاسی و اجتماعی ایران با مسائل آشنا هستند، با این حال امثال امر می‌کنم. همان‌گونه که عرض کردم، اگر بنا بر میل و طبع خودم بود در این بحث از مقدماتی شروع می‌کردم که خود هفتاد و یک من کاغذ می‌شد به شرح فهرست زیر:

• اول: خرافه چیست؟

• دوم: علم چیست؟

• سوم: دین چیست؟

• چهارم: مفهوم و منظور «تقابل» در این بحث چیست؟ مقوله‌هایی که هریک نیازمند بحث‌های مفصل فلسفی و کلامی است. با این حال اینکه در پیام کذایی آمده که: «این یک وجه قضیه بود که با تمام دردناکی‌اش آن را می‌توان در همه کشورها پیدا کرد» می‌تواند سرنخی باشد برای اینکه در دام بحث‌های پیچیده نیفتیم. بلکه شاهد درستی سخن ایشان اخبار سمعی و بصری رسانه‌های رسمی ملی و جهانی:

تصویر فردی که در حرم مطهر حضرت امام رضا در مشهد مشغول لیسیدن ضریح است. لابد تا اثبات کند همه حرف‌ها در مورد این بیماری و در نتیجه اقدامات و راهکارهای وزارت بهداشت و درمان غلط است. این فرد بازداشت و مورد بازجویی واقع و معلوم شد که جزء ابواب جمعی گروهی است که کار اصلی‌شان سنگ‌اندازی در برابر اقدامات درست و مفید اجتماعی است. طبعاً این نوع گروه‌ها وابسته به قطب‌ها و رهبرانی به لحاظ سیاسی مشکوک‌اند. و به‌طور عمده مخالف «دولت»، و نه حکومت. فیلمی از اسرائیلی‌های شدیداً مذهبی (بخوانید بنیادگرای سلفی) که عمداً دستورالعمل‌های بهداشتی را پایمال می‌کنند و حاضر به رعایت فاصله اجتماعی نیستند و پلیس به دنبال آن‌ها می‌دوید تا بازداشتشان کند. حتی بعدها در اخبار آمد که این گروه سلفی عمداً در معابر عمومی روی عابری عطفه و سرفه می‌کنند.

دامنه باورهای خرافی بسیار فراتر از این گروه‌های مذهبی مخالف با دستورهای بهداشتی است. مدیران سیاسی در اسرائیل با اینکه خود از طبقه‌ای تحصیل کرده در دانشگاه‌های معتبر دنیا هستند، یا خود در باطن دارای عقاید مشابهی هستند (به‌طور نمونه وزیر بهداشت اسرائیل عضو یکی از این گروه‌های متعصب افراطی است) یا حامی این گروه‌ها هستند. در دنیای مسیحیت نیز انواع و اقسام این گروه‌های متعصب سلفی را داریم. در عالم سیاست و آنچه در حال حاضر موجب نگرانی شدیدی برای این کم‌ترین است، باورهای خرافی کاذبی است که رهبران احزاب و جناح‌های سیاسی به خصوص در منطقه به آن دامن می‌زنند. باورهای مسیحی‌ها و یهودی‌های بنیادگرا، دست‌کمی از بنیادگرایان دنیای اسلام ندارند. اما همچون سلفی‌ها و تکفیری‌ها و داعشی‌ها، در صدر اخبار جهان نیستند. کافی است نگاهی به مراسم و مناسک متشرعین متعصب در تمام جوامع بشری بیندازید. تصور نشود برای رهایی از خرافات کافی است بی‌دین شویم. دنیای بی‌دینی



پی‌نوشت:

۱) شریعت سنگلجی که عمری در نجف و قم به طلبگی گذرانید: «پس از تدبیر در قرآن زنجیر تقالید را پاره کردم و بار گران خرافات را از دوش برداشتم.»

علامه برقی از قربانیان منتسب به قتل‌های زنجیره‌ای و در معرض یک ترور ناموفق که از سال ۱۳۶۶ به خاطر نقد تشیع ۱۶ ماه در

اوین به سر برد و سپس تبعید شد: «خمس در اسلام نیست بلکه

دزدی آخوندها است.»

محمد باقر درجه‌ای کتاب ممنوعه «تخت پولاد» در رد خرافات

دینی را نوشت و به مرگی مشکوک در گذشت.

## دکتر رضا یاوریان

در باره نویسنده: رضا یاوریان دکترای زبان و ادبیات انگلیسی دارد و اکنون دانشجوی دکترای مطالعات سینمایی است. او استادیار سابق دانشگاه سراسری کاشان و دانشگاه آزاد در ایران بوده و استاد ادبیات انگلیسی کالج شامپلین.

## یادداشت

# داستان سرایی و رویارویی علم و دین

است، به زبان ساده، از پس نهاد دین برآید و همواره به خاطر نداشتن ویژگی «ناهمگونی» موجود در دانش روایی و نیاز به ارایه مرجع و ادله برای گفتمان خود در یک ساختار منسجم و مستدل، میدان را به نهاد دین باخته است. علاوه بر این، دانش علمی از مشکل دیگری نیز رنج می‌برد؛ بر خلاف دانش روایی که ذهنی ست و مردم آن را درونی و از خود می‌کنند، دانش علمی، برونی و واقع‌گرایانه است و، به قول لیوتارد، دریافت‌کننده دانش علمی را از خود دور می‌کند و فرد خود را در آن دانش سهیم نمی‌بیند. به همین دلیل است که انسان با تمام نیاز به دانش علمی امروزین و در دوره‌های مختلف، همچنان به باورمندی به نهاد دین پایبند بوده است. راز این پایبندی را باید در قدرت، توانایی و سحر داستانسرای و تخیل جست. شاید به همین دلیل هست که افلاطون که به دنبال راهی برای ایجاد آرمانشهر به زعم خود است چاره‌ای جز رهایی از بند داستانسرای و تخیل ادیبان (ادیبانی که داستان‌های خدایگان رومی را سرایش می‌کردند) نمی‌بیند و آنان را از شهر آرمانی خود بیرون می‌کند. نکته سخن اینجاست که با آگاهی از وجود این توانایی در روایت و قصه‌گویی و استفاده تمام قد نهاد دین از این توانایی برای ایجاد سلطه فراگیر در میان توده مردم، نهاد علم، با اذعان به کاستی‌های موجود در آبرورایت‌های موجود دانش علمی، باید به دنبال یافتن راه‌ها و احتمالاتی باشد که امکان استفاده از دانش روایی را برای تبیین داده‌ها و باورهای علمی فراهم آورد. خلاصه کلام این که با پذیرش این واقعیت که در مقایسه با قدمت نهاد دین در جوامع انسانی، نهاد علم نوزادی بیش نیست، نمی‌توان چندان امید به روشنگری و آگاهی جوامع دین‌باور در آینده نزدیک داشت و انسان نوین همچنان نیاز به صبر و تلاش فراوان برای یافتن راه‌حلی برای نفوذ در دژ مستحکم نهاد دین دارد. بدین خاطر است که انسان امروزی حتی در قرن بیست و یکم با آگاهی به قدرت نهاد علم برای حل مشکل بیماری همه‌گیر، بعد از سپری شدن دوران کنونی، همچنان به وفاداری خود در باور به دانش روایی نهاد دین ادامه خواهد داد. البته، به نظر می‌رسد که دانشمندان و کنشگران حوزه عملی و نظری نهاد علم، کنکاش‌هایی را چند سالی است آغاز کرده‌اند؛ به عنوان نمونه، کتابی در سال ۲۰۱۷ در آلمان به چاپ رسیده

جز آنکه او نیز خود از دیگران شنیده است همان «میگن» در زبان روزمره)، شنونده بی‌نیاز به هیچ دلیلی، آن داستان را از آن خود می‌کند و می‌پذیرد. یعنی دانش روایی به راحتی این امکان را برای عامه مردم فراهم می‌آورد تا در یک متن، صاحب اختیار و قدرت شوند. در چنین مرحله‌ای ست که همان «مشروعیت» مورد اشاره لیوتارد در مورد دانش روایی و داستان‌سرایی خود می‌نمایاند. اما این موضوع در مورد دانش علمی صادق نیست. دانش علمی نیاز به ارائه منبع و دلیل برای اثبات ادعا و گفته خود دارد. بنابراین، همگان، امکان از آن خود کردن دانش علمی را برای خود ممکن نمی‌بینند و در چنین حالتی، همگبری مشروعیت و به طبع آن مقبولیت دانش علمی، همسان دانش روایی به وقوع نمی‌پیوندد. با این پیشگفتار، اکنون می‌توان به رویارویی دین و علم پرداخت و امکان فهم همه‌گیری و مقبولیت ادیان، با وجود سطره دانش علمی در تقریباً تمامی ارکان زندگی انسان مدرن، در قرن بیست و یکم را، از دیدگاه ادبیات، فراهم آورد. تمامی ادیان این کره خاکی، از میتراسیم و مذاهب چند خدایی روم باستان و هندوسیم گرفته تا دین زرتشت و مسیح و یهود و اسلام، همگی برای تبیین اصول و باورهای پایه‌ای دین خود، از روایت و داستان‌سرایی بهره برده‌اند. از اسطوره‌های خدایگان رومی تا داستان‌های تاریخی تورات و قرآن، همگی از اصل لیوتاردی دانش روایی بهره جسته و بدون نیاز به ارائه منبع و اثبات درستی داستان، اختیار باور و باز تولید آن روایت را به شنونده‌ها در طول قرن‌ها انتقال داده‌اند. این قدرت و باور با ایجاد آبرورایت در ادیان گوناگون، که به یک نیروی فرازمینی ربط داده می‌شود، (و باز البته بدون نیاز به ارائه منبع) نهادینه می‌گردد و در گذر زمان به کهن‌الگویی تبدیل می‌شود که در میان عامه مردم «مشروعیت ذاتی» (inherent conviviality) دارد. با در نظر گرفتن وجود چنین قدرتی در نهاد دین به واسطه استفاده بهینه از عناصر و توانایی داستانسرای و دانش روایی، ظهور دانش علمی به عنوان یک نهاد جدید که با ارایه نسخه آبرورایتی خود از سازوکارهای جهانی، سعی در جایگزینی نهاد دینی داشته (و دارد)، یک خطر بسیار بزرگ برای سلطه دین تلقی شد (و می‌شود). در طول قرن‌های متمادی گذشته، اما هیچگاه نهاد علم با تکیه بر دانش علمی خود نتوانسته



کشیش: انگاه خلدوند آدم و حوا را آفریدم...

کودک: ببخشید پدر روحانی، بابامون می‌گه ما همه از نسل میمون‌ها هستیم.

کشیش: مسایل خانودگی شما به خودتان مربوط است، فرزندم.

این طنز روایی قدیمی که اکنون بوی کهنگی و کلیشه‌ای می‌دهد، نشان از قدیمی بودن بحث رویارویی دین و علم دارد. اما نکته طنز مورد اشاره در اینجا، دستاویزی نهاد دین به داستان‌سرایی برای از میدان به در کردن نهاد علم است، بدان معنا که برای دگرپاره باوراندن آبرورایت (grand narrative) آفرینش در برابر گفتمان «عقلانی» علم (که البته به نوبه خود در صدد ایجاد آبرورایت دیگری است)، نهاد دین باز به داستان‌سرایی روی می‌آورد برای پیروزی در این نبرد کهن، که البته نشان از قدرت شگرف ادبیات و داستان‌سرایی در باورهای انسانی دارد، نکته‌ای که این نوشته می‌خواهد بدان بپردازد. ژان فرانسوا لیوتارد، فیلسوف نامدار فرانسوی، در نوشته‌هایش، دانش انسانی را به دو گونه تقسیم می‌کند: دانش روایی و دانش علمی. به زعم این فیلسوف پسانوگرا، دانش روایی به خاطر داشتن یک نوع «مشروعیت» (conviviality) از مقبولیت بالاتری نسبت به دانش علمی در میان عامه مردم برخوردار است.

این نوشته قصد ورود به مباحث پیچیده و نظری فلسفی-ادبی ندارد و تنها به اثربخشی و توانایی بالای داستان‌سرایی در باوراندن دیدگاه‌ها و باورها در میان مردم می‌خواهد بپردازد. با لحاظ این که آدمی از دیرباز همواره قصه‌گو بوده است؛ از آن هنگام که تصاویری را بر دیوار غارها و لوح‌های سنگی ثبت کرد تا به امروز که بر لوح‌های مجازی قصه و روایت بازنشر می‌کند و نقطه مشترک تمامی روایت‌ها، اثربخشی در راستای یک و یا چند هدف مشخص بوده است. اکنون این پرسش پیش می‌آید که این اثربخشی چگونه اتفاق می‌افتد. با توجه به نوشته‌های گوناگون باستانی و نوین از افلاطون تا دریدا، فوکو، لیوتارد و دیگران چنین می‌توان بیان کرد که قدرت روایت و داستان‌سرایی ناشی از سرچشمه گرفتن از تخیل و ذهن انسانی ست. به گفته لیوتارد، زمانی که راوی، داستان را از تراوشان ذهنی خود و یا دیگران به شنونده انتقال می‌دهد، از آنجایی که دانش روایی، نیازی به ارائه منبع برای اثبات گفته ندارد (به